استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

حامد نوید ۰۹ اکتوبر، ۲۰۲۵

گسترش هنر هلنیستیک درسرزمین آریانا

هنر هلنستیک به شیوه هنری ای اطلاق میشد که پس از دورهٔ فتوحات اسکندر درنتیجه آمیزش هنر کلاسیک یونان با فرهنگ های دیگر جهان در جهان کهن پدید آمد. سبک هلنستیک درحالیکه هنوز زیبایی ها وتناسبات بدیع هنری، شیوهٔ کلاسیک یونان باستان را در خود عجین داشت، ارزشهای فکری و فرهنگی سرزمین های دیگر را به نکویی تبارز میداد.

ازنگاه محتوا هنر کلاسیک یونان با دید آیدیالستیک تنها به ایجاد تمثال خدایان یونان درقالب پیکره های نهایت متناسب وبی نقص آدمی بهتراز انسانهای عادی میپرداخت ودر آن تمثیل انسانهای نا زیبا، ضعیف و درحال شکست و افتادگی را جایگاهی نبود. ازینرو این پیکره ها با غرور و ابوهت خدایی و با چهره های فاقد عواطف درد و رنج انسانی ایجاد میگردید. حتی جنگجویان درحال مرگ بدون تبارز احساس درد آفریده میشد . بطور مثال در مجسمهٔ مرمرین «جنگجوی درحال مرگ» هیچگونه اثری از درد یک انسان درحال مردن دیده نمیشود تا ازمقام قهرمانی اش کاسته نشود. این طرز تفکر مربوط به دورهٔ کلاسیک یا عصرطلایی پریکلیس در

قرن پنجم پیش از میلاد بود. در آنگاه تمدن یونان در اوج شکوهمندی خود قرار داشت، اما در دوره هلنستیک این تعادل برهم خورد وحالات عاطفی گوناگون آدمی درهنرهیکلتراشی یونان وروم باستان ره یافت. بطور مثال پیکرۀ مرمرین «پیرزن خسته» بهترین نمونۀ این دگرگونی فکری در هنر یونان باستان بحساب میرود. اصطلاح «هلنیستیک» بیانگر تحولات فرهنگی دورۀ پس از مرگ اسکندر کبیر است که درسال ۳۲۳ ق.م اتفاق افتاد. درین دوره زبان، فرهنگ و ارزشهای هنری یونان باستان در سرزمین هایی که بدست اسکندر فتح گردیده بود، مشهود میباشد. تحولات فرهنگی از نگاه شکل ومحتوا ژرفنگری وپذیرش بیشتری را در آفریده های هنری عصر پس از لشکر کشی ها اسکندر پدید آورد که که فر آورده های هنری و فلسفی آن زادۀ اختلاط فرهنگها ها و آمیزش آن با مظاهر فرهنگی یونان باستان است. اصطلاح هلینیزیم برگرفته شده از کلمۀ یونانی *هیلاس*, *Hellás* به مردمانی اطلاق می گردد که درساحۀ تسالی *Thessaly* در سواحل شرقی و شمالی شبه جزیرۀ یونان میزیستند و مخلوطی از یونانیان و مردمان غیر یونانی از سرزمین های دیگر بودند.

پیکره های مرمرین ، افریدوت، اپولو و جنگجوی در حال نزع به سبک کلاسیک،
و پیرزن خسته، به شیوۀ هلنی

به هر حال، اسکندر کبیر پس از شکست داریوش سوم شاه هخامنشی فارس و برچیدن قدرت آن دودمان درسال ۳۳۱ پیش ازمیلاد، به تعقیب داریوش، وارد شهر آریا (هرات) یکی از شهر

های مهم غرب سرزمین آریانا در سال ۳۳۰ ق.م گردید و چون با مقاومت شدید، بسوس، سانتی برزانس، و سرداران ملی دیگر چون سپنتا منش باختری مواجه گشت، ناگزیر به اعمار قلعه های نظامی برای حفاظت لشکریان خود پرداخت که بنام اسکندریه ها در تاریخ مشهور اند.

اگربه خط سیراسکندر درسرزمین آریانا دقت کنیم ، متوجه میگردیم که این شاه جنگجوی یونانی از هرات به زرنج ، از زرنج به هیلمند و قندهار و از قندهار و زابل پس ازعبورازغزنه بسوی کابل پیشروی نموده و سپس از راه پروان وبامیان ازطریق کوتل شبرو دره های پرپیچ و خم هندوکش خود را به صفحات شمالی افغانستان رسانیده است

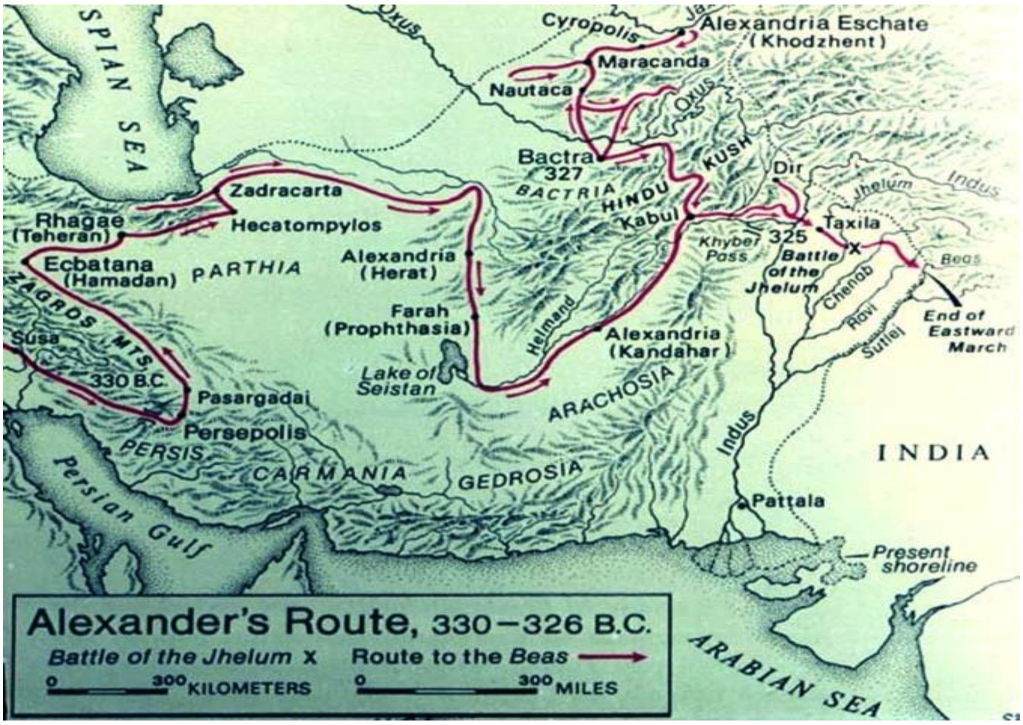

به حواله کلاستینس اولینتسCallisthenes of Olynthus خواهرزاده ارسطو واقعه نگار و یکی ازهمرکابان اسکندر، او به دنبال بسوس عزم تسخیر سغدیانه را نمود و وارد سرزمین های آسیای مرکزی درشمال رود آمو گردید، ولی هنوزمقاومت دلیرانه سپنتا منش که Petton پیتون یکی از جنرال های یونانی را به اسارت گرفته بود ادامه داشت. اسکندر دوباره به باختربرگشت وبه جنگ ادمه داد.

باری مادر اسکندر برایش نوشت که درچه سرزمینی درگیر جنگ هستی که بدون رسیدن به پیروزی سالهاست درحال نبرد بسرمیبری؟

اسکندر در جواب مادر نگاشت:

"من درسرزمین شیران درحال نبردم که هر وجبش چون دیواریست پولادین در برابر من وسربازان من . تو فقط یک اسکندر را به جهان آورد ی، اما هر مادر این سرزمین اسکندری را به دنیا آورده است.

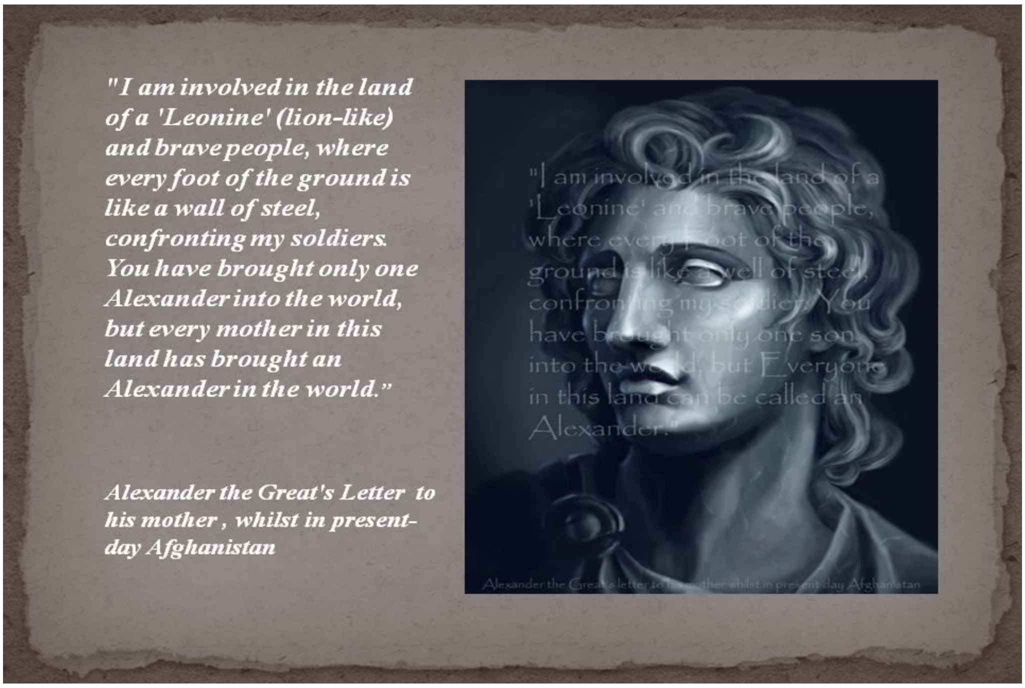

نامهٔ اسکندر به مادرش بحوالهٔ فرانک هالت

Frank L. Holt Into the Land of Bones: Alexander the Great in Afghanistan University of California Press.

چنانچه پیشتر گفته شد، آنچه درین سفر طولانی و دشوار از نگاه فرهنگی اهمیت دارد قلعه های مستحکمی اند که اسکندر درشهر های مهم آریانا اعمار نموده است. این قلعه های بزرگ که بنام اسکندریه ها یاد میشد برعلاوه حفاظت سربازان ازنگاه فرهنگی نیزاهمیت فراوانی را دارا بودند. نظربه عقیده یکتعداد زیادی ازتاریخ نگاران اسکندرمقدونی برعلاوه اینکه قصد جهانگشایی داشت، پخش فرهنگ و تمدن یونان را نیز در سراسر جهانی که میشناخت در سرمیپروارانید و میخواست دنیایی را ایجاد کند که در آن فرهنگ و تمدن یونان گسترده باشد. اسکندر برعلاوه داشتن مهارت در فنون جنگی، پرورده دست آموزگارانی چون ارسطو بود ، ازینرو به هنر، ادب وفلسفه علاقه مفرطی داشت. درسفرها بعلاوۀ سربازان وافسران یکتعداد زیادی ازمردمان غیرنظامی مانند ، هیکل تراشان، معماران، نویسندگان ومتفکرین یونانی با خانم های شان نیزهمراه می بودند و دراسکندریه ها می زیستند. ازینرو یونانیان همرکاب

اسکندر از اسکندر یهٔ مصر تا کاپیسا وباختر درپخش فرهنگ یونانی درسرزمین های دیگرسهم بزرگی داشتند.

در جریان جنگهای اسکندر چندین اسکندریه درافغانستان اعمار شد، که مهمترین شان عبارت بود از اسکندریه آریا (هرات)، اسکندریه آراکوزیا در (قندهار)، اسکندریهٔ پای قفقاز در اوفیان پروان واسکندریه های بلخ، تخار و فاریاب. طوریکه قبلا نیز ذکر یافت، یونانیان ساحه کابل و پروان را قفقاز دیگری برفراز سرزمین هموار و پهناور هند می شمردند ، ازینرو قلعه نظامی اوپیان بنام اسکندریه پای قفقاز یاد شد، زیرا کوهساران سر بفلک کشیده کاپیسا و پروان ومردمان زیبا روی آن یونانیان را به یاد کوهای افسانوی قفقاز می انداخت.

پس از مرگ اسکندر اکثر این مردمان که بازگشت به یونان برای شان دشوار بود در کشورهای مفتوحه باقی ماندند و بامردمان بومی آن آمیزش پیدا کردند. یونانیان مقیم آریا ن(هرات)، اراکوزیه (کنده هار)، کابورا (کابل) وبخدی پس از گذشت چندین دهه آهسته آهسته خود را جزء باشندگان آریانا پنداشتند. این آمیزش درباختر یعنی بلخ و ولایات اطراف آن از همه جا بیشتر بود ازینرو این ثقافت که زادهٔ آمیزش دو تمدن باستانی یعنی بالخ کهن و یونان باستان بود بنام مدنیت یونان باختری یاد گردید. درین مدنیت عقاید کهن ویدی و اوستایی با عقاید میتولوژیک (اساطیر یونانی) مزج شد و ایزدان آریایی با ارباب الانواع یونانی در ترازوی مقایسه قرار گرفت. بطور مثال هولیوس خدای آفتاب در تمدن یونانی با میترا، زئوس با اهورا مزدا، ورآهم خدای جنگ درتمدن آریایی با آرس مظهرنبرد در ثقافت یونانی و آنه هیتا با نایک الهه ظفردر فرهنگ یونانی برابری یافتند که این آمیزش فرهنگی اساس هنرهلنستیک آریانا را بنا نهاد. بطور مثال گیرای طلایی آتنه Athena الهه خرد و محافظ شهر آتن با سپر بزرگش با لباس شرقی آفریده شده که نمونهٔ بارزیست از سبک هلنیستیک باختری و امتزاج دو ثقافت دور ازهم درجهان باستان.

شیوه هنری هلنی با شکوهمندی خاصی توام با محتوی فکری مسلط درجامعه آریانای قدیم در باختر وحوزه فرهنگی کابل مروج گشت. ازینرو پیکره های که در افغانستان ازقرن سوم ق.م تا قرن اول میلادی ایجاد شده ازطرز دید محلی خاصی برخوردار است. این طرز دید درمدالیون انه هیتا که به گمان اغلب در پایان سده اول ق.م درحوزه فرهنگی کابل وکاپیسا ایجاد شده وازقوس های زیبایی از نگاه ترکیب هنری برخورداراست به نکویی دیده میشود.

نگاه این مجسمه زیبا بجای اینکه مانند پیکره های دوره کلاسیک یونان با شکوهمندی خدایان بسوی آسمانی درافق های دوربیبند درحال فکر و تبارز دادن عواطف مهرآمیز یک مادرآفریده شده.

گیرای طلایی آتنه کشف شده از شبرغان، حوالی قرن اول ق.م.

نظربه مندرجات کتاب اوستا انه هیتا یا (*Arədvī Sūrā Anāhitā*) درزبان هند وآریایی، فرشته نگهبان آبان (آبهای روان) بخصوص دریای*Oxus* وخشو یا آمو دریا و هره اسکتی *Haraxvaitī*(ارغنداب وهیلمند) ،و همچنان محافظ چرا گاه ها و مواشی بود. پیکره نیم برجسته انه هیتا ، کشف شده ازناحیه بگرام درنزدیکی کابل این خصلت مادری ونقش نگهبانی او را به نکویی تبارز میدهد. درسال ۱۹۳۹ هیأت باستانشاسان فرانسوی به سرکردگی جوزف اکن Joseph Hackin در هنگام کاوش درقصر کانیشکا درناحیه بگرام درشمال کابل ۵۱ مدالیون گچی ای را کشف نمودند که به شیوه هلنستیک درنهایت زیبایی هنری شبیه نابترین مجسمه های گریکورومن ایجاد شده بود. برای جوزف اکین وهمسرش ریتا اکین ، کشف این مجسمه های رلیف به شیوه خالص هلنیستیک درکشور دورافتاده ای چون افغانستان ازعجایب ومعما های حل نا شده تاریخ معلوم میشد. ازینرو درنخست چنین فرض گردید که این آثارهنری باید درهنگام انکشاف تجارت دربین شرق وغرب درهنگام پادشاهی کانیشکا درقرن دوم میلادی ازروم به افغانستان آمده باشد، اما آوردن چنین آثارنفیس گچی درفاصله بسیار بعید میان آتن وکابل بالای اشتر و اسپ ازحقیقت به دور می آمد.

با آنکه اکثرخاورشناسان غربی هنوز باورنمیکردند که آثاری به این ظرافت و زیبایی هنری در یک سرزمین شرقی به پختگی آثار گریکورومن ایجاد شده باشد، اما موجودیت پیکره انه هیتا و

مجسمه مسی جنگجوی اسکایی با محتوی غیریونانی این نظریه آلفرد فوشه دانشمند معروف فرانسوی را تقویت بخشید که هنرهلنستیک غربی درباختر به پختگی رسید، با افکارمحلی مزج شد واین امتزاج فرهنگی پایه های هنرهلنستیک باختری وسبک هنری یونان بودایی را درکابل و بامیان و گندهارا درقرون ما بعدی اساس گزارد.

مدالیون گچی انه هیتا بشکل نایک Nike الهه بالدارظفردرفرهنگ یونان،
کشف شده از بگرام

به عقیده فوشه هنرهلنستیک برخاسته ازبلخ درطی سده ها و با پذیرش دگرگونی های فکری وعقیدوی ازباختربه کابل رسید وازکابل به گنده هارا و تاکسیلا پخش شد.این انکشاف خارق العاده هنری درقرن دوم میلادی تا شهر ماتورا درقلب نیم قاره هند گسترش یافت.

پایان قسمت اول

salamwatanam@gmail.com